بررسی روایت «خمسه ارواح»

- روح القدس؛ ثابت
- وحدت شهودی روح؛ تعدّد ارواح در روایت؟
- تفاوت معصومین با انسان‌های عادی

روح القدس؛ ثابت

آن چیزی که عرض من بود، آن روایت کلیدی بود که چند شب راجع به آن صحبت کردم. در صفحه ۴۵۴ کتاب بصائر:

> عن المفضل بن عمر قال: قلت لأبي عبد الله ع سألته عن علم الإمام بما في أقطار الأرض و هو في بيته مرخى عليه ستره فقال يا مفضل إن الله تبارك و تعالى جعل للنبي ص خمسة أرواح روح الحياة فبه دب و درج و روح القوة فبه نهض و جاهد و روح الشهوة فبه أكل و شرب و أتى النساء من الحلال و روح الإيمان فبه أمر و عدل و روح القدس فبه حمل النبوة فإذا قبض النبي ص انتقل روح القدس فصار في الإمام و روح القدس لا ينام و لا يغفل و لا يلهو و لا يسهو و الأربعة الأرواح تنام و تلهو و تغفل و تسهو و روح القدس ثابت يرى به ما في شرق الأرض و غربها و برها و بحرها قلت جعلت فداك يتناول الإمام ما ببغداد بيده قال نعم و ما دون العرش.[1]

«سألته عن علم الإمام بما في أقطار الأرض و هو في بيته مرخى عليه ستره»؛ در خانه و در اتاق هستند اما می‌بینید که از همه جا خبر می‌دهند! شیعه می‌دیدند که آنها علیهم‌السلام به‌وضوح خبر می‌دادند. اینطور نبود که درجایی‌که جایش بود مخفی کنند. می‌گوید عرض کردم که برای من توضیح بدهید که چطور است. حضرت فرمودند:

«يا مفضل إن الله تبارك و تعالى جعل للنبي ص خمسة أرواح روح الحياة فبه دب و درج و روح القوة فبه نهض و جاهد و روح الشهوة فبه أكل و شرب و أتى النساء من الحلال و روح الإيمان فبه أمر و عدل و روح القدس...». این روایت را خواندیم. عرض کردم که این روایت حالت کلیدی دارد. امام می‌فرمایند چطور است که حجت خدا علم دارند؟ می‌گویند چون یک روح اضافه دارند. چطور می‌شود؟ سؤال این بود که همه ما که بیشتر از یک روح نداریم. **«هل هي إلا نفس واحدة؟»؛** دیشب روایت کمیل را خواندیم، همه ما که یک روح داریم، چطور امام فرمودند؟! به این مضمون روایات متعددی هست. در انبیاء و اوصیاء پنج روح است. آن پنجمی روح القدس است، حضرت فرمودند: **«روح القدس لا ينام»؛** به خواب نمی‌رود. امام خواب می‌روند «تنام عيناي و لا ينام قلبي[2]»؛ قلب بیدار است. قلبی که موید به روح القدس است. «**و لا يغفل و لا يلهو و لا يسهو**». در عبارت کافی دارد **«و لا يجهل»؛** جهل برای او معنا ندارد. حضور روح القدس به‌صورت علم حضوری است، نه حصولی. روح القدس به انطباع صورت در دماغ و در قوه خیال نیست. نحوِ علم روح القدس، متفاوت است.

خب آن چه که الآن می‌خواهم عرض کنم و دنبال آن روایت بخوانم، این است که حضرت فرمودند: **«و روح القدس ثابت يرى به ما في شرق الأرض و غربها و برّها و بحرها»؛** کلمه «ثابت» به چه معنا است؟ مقابل ثابت چیست؟ متغیر، قابل زوال و آسیب و حَدَثان. اما روح القدس به این صورت نیست؛ خواب بر او طاری نمی‌شود. کما اینکه وقتی ما مردیم، قرآن کریم به ما وعده می‌دهد و می‌گوید روح شما و اصل جوهره شما خواب نمی‌رود، خواب برای مزاج است. یک جایی می‌رسید که اگر این

مزاج نباشد «فَإِنَّما هِيَ زَجْرَةٌ واحِدَةٌ فَإِذا هُمْ بِالسّاهِرَةِ[3]»؛ ساهره کجا است؟ قبل از اینکه جای آن را تعیین کنید، لغتش را بگویید. سَهَرَ چیست[4]؟«وَ نادَوْا يا مالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنا رَبُّكَ[5]»؛ بمیریم که راحت بشویم، میگوید مگر روح میمیرد؟! «قالَ إِنَّكُمْ ماكِثُونَ»؛ الآن که دیگر وقت مردن نیست.

> فيؤتى بالموت في صورة كبش أملح- فيوقف بين الجنة و النار ثم ينادون جميعا أشرفوا و انظروا إلى الموت- فيشرفون ثم يأمر الله به فيذبح- ثم يقال يا أهل الجنة خلود فلا موت أبدا- يا أهل النار خلود فلا موت أبدا**[6]**

دیگر موت تمام شد.

خب روح القدس چیست؟ عالَمش، عالم ثبات است. عالم حَدَثان نیست. اگر اینچنین است کسی که این روح القدس برای او ظهور کرده و این روح پنجم را دارد، آیندهو گذشته را یک جا میبیند. نمیتواند نبیند. خدا متعال به منظر دید او داده است. خدا به او داده است. به او روح القدس را داده است.

---

[1] همان ص۴۵۴

[2] مصباح الشريعة، ص: ۴۴

[3] النازعات ۱۴

[4] السّاهرة وجه الأرض و العرب تسمي وجه الأرض من الفلاة ساهرة أي ذات سهر **لأنه يسهر فيها خوفا منها** قال أمية بن أبي الصلت:

و فيها لحم ساهرة و بحر - و ما فاءوا به لهم مقيم

أي و فيها صيد البر و البحر و قال آخر:

فإنما قصرك تربة الساهرة - ثم تعود بعدها في الحافرة(مجمع البيان في تفسير القرآن، ج۱۰ ، ص۶۵۱)

«فإذا هم بالساهرة» و هي وجه الأرض و ظهرها عن الحسن و قتادة و مجاهد و غيرهم و قيل إنما سميت الأرض ساهرة لأن عملها في النبت في الليل و النهار دائب و لذلك قيل خير المال عين ساهرة في أرض خوارة تسهر إذا نمت و تشهد إذا غبت ثم صارت اسما لكل أرض و قيل المراد بذلك عرصة القيامة لأنها أول مواقف الجزاء و **هم في سهر ال ون فيه**.(مجمع البيان في تفسير القرآن ج10، ص ۶۵۳-۶۵۴)

[5] الزخرف ۷۷

[6] تفسير القمي، ج۲، ص: ۵۰

وحدت شهودی روح؛ تعدّد ارواح در روایت؟

چند روح ممکن است؟ قبل از اینکه برسیم من توضیحی بدهم. خالصه یک روح است یا دو روح؟ یک نفر است یا دو نفر؟ خب آن چه که ما واضح می‌بینیم، یک نفر است. یک نفر هم بیشتر از یک روح ندارد. چطور است که می‌فرمایند پنج روح است؟ آیا برای این می‌توان توضیحی یافت یا نه؟ یکی از آقایان فرمودند: این خلاف برهان فلسفی نیست؟ وقتی در برهان فلسفی می‌گوییم که این یک وجود است، یک وجود که نمی‌شود چند وجود باشد. این یک نفس است که به بدن تعلق گرفته است. «النفس فی وحدتها کلّ‌القوی». چطور ممکن است که بگوییم یک وجود پنج روح دارد؟

من توضیحی را عرض می‌کنم. همه مبادی آن هم هست. در کتاب‌های مختلف کلامی هست. چیزی نیست که ابهام داشته باشد. هر کسی وقتی خودش را می‌بیند می‌گوید من. چند نفر است؟ یک نفر. چند روح دارد؟ یک روح. این روح او چند درک دارد که می‌گوید «انا»؟ مُدرک، یکی است.

مثال‌های ساده

خب مثال‌های ساده؛ الآن دو ظرف آب می‌آوریم؛ یک آب بسیار سرد است. یک آب هم خیلی داغ است. این دست را در آب سرد می‌گذارد و دست دیگر را در آب گرم می‌گذارد. الآن دست او می‌فهمد که این آب سرد است یا نمی فهمد؟ دست دیگر می‌فهمد که این آب گرم است یا نه؟

شاگرد: می‌فهمد.

استاد: خب او که یک نفر بیشتر نیست، چطور دو چیز را می‌فهمد؟! همزمان دو چیز را می‌فهمد. خب او که یک نفر است! یک مُدرک و یک درک است. خب خالصه یا باید سردی را بفهمد یا گرمی را.

شاگرد: مجرّد ِجامع الاضداد است.

استاد: آن مجرّد واحد، داغی را درک می‌کند یا سردی را؟

شاگرد: هر دو را می‌تواند درک کند. چون حضور او حضور کامل است. هیچکدام از این دو برای او غیبت ندارد.

استاد: یعنی روحی که الآن متعلق به بدن نیست، داغی و سردی آن دو کاسه را حس می‌کند؟

شاگرد: روح به واسطه بدن حس می‌کند.

استاد: احسنت، حال به مقصودی که دارم رسیدیم. وقتی روح به بدن تعلق می‌گیرد، درست است که روح می‌گوید «من» که یک واحد است. اما این یک واحد می‌تواند نسبت به شئونات بدنی که به

وا تعلق گرفته، شئونات عرضی داشته باشد. یعنی روح یکی است اما قوه باصره او قطعاً غیر از قوه سامعه است. روح همان روح است بیننده، همان روح است شنونده، اما قوه شنوائی او از قوه بینائی او متفاوت است. پس منافاتی ندارد وقتی یک وجود و یک مُدرک است ولی در عرض هم دو شأن دارد: شأن بصر و شأن سمع. مثل اینکه در اینجا دو دست دارد، روح در هر دو دست حاضر است. در این دست، روح است که داغی و سردی را حس میکند، اما توسّط دست در این موطن و در این شأن . به واسطه حضوری که روح در دست دارد سردی را احساس میکند ای گرمی را احساس میکند؛ به توانبی که عرض کردم.

با این مثالهای ساده جلو برویم. بنابراین روح میتواند شئونات طولی و عرضی داشته باشد. این در کتابهای کلامی و فلسفی و عرفان بحثی است و متکرر ذکر شده است. خب وقتی به این صورت است، مانعی ندارد نسبت به شئوناتی که برای روح پدید میآید، اصل محفوظ او و اصل هویت او یکی باشد، اما شئوناتی که بهصورت خلع بعد اللبس ای لبس بعد اللبس، در طول هم ای من؛ یکی را خلع میکند و بهصورت جدیدی متلبس میشود، مانعی ندارد که تمام اینها را داشته باشد.

خب در همین دو دستی که صحبت کردیم، یکی از آنها را تخدیر کنید و کاملاً حس از آن برود و فلج شود، الآن دست فلج ،سردی آب را میفهمد ای من نمی فهمد؟ نمی فهمد. اما دست دیگر میفهمد. خب وقتی الآن آن دست نمی فهمد، بخشی از روح تکه شد ای من؟

شاگرد: نه.

استاد: روح میتواند گرمی کاسه این طرف را بفهمد ولی چون دست دیگر بی حس شده چیزی نمی فهمد، خب روح که تکه نشده است، چرا نمی فهمد؟ یعنی الآن که بریده شد، روح بریده شده؟

شاگرد: واسطه ندارد.

استاد: آن آلت و وسیلهای که به وسیله آن میفهمید نیست. خب همین الآن اگر وسیله درست باشد، میتواند بفهمد ای من؟ میتواند بفهمد. پس معلوم میشود با اینکه اصل جوهره روح واحد است، با اینکه شأن لمس و حس را دارد اما میتواند یک حجابی برای درک او بیاید. ذات روح در خودش، قوه لمس و حس را دارد اما حجابی میآید و آن حجاب نمیگذارد که درک کند. این مثالهای ساده را برای محجوب شدن عرض میکنم. یعنی ببینید با اینکه ذات روح یک شئوناتی را دارد و درعینحالی که قوهاش موجود است اما میبینیم بالفعل محجوب است، بالفعل درکی ندارد و محجوب است، اما اصل قوه درک در آن هست؛ روح که تکه نشده است.

تفاوت معصومین با انسانهای عادی

خب بنابراین روح برای خودش یک وحدتی دارد. وحدتی که کثرت در وحدتِ آن است. این را هم نمی‌شود تکه کرد. اما همین روحی که اینطور شئونات دارد، در یک فضای دیگری که می‌آید در بدن پخش می‌شود، غیر از این بدن مادی به بدن برزخی می‌رود؛ در عالم خواب و برزخ می‌رود. در عالم قیامت و در جاهای مختلف بدنهای مختلف دارد، همان روح است. می‌گوید «من» اما با بدنی در خواب، در برزخ و در قیامت. این روح، وقتی در بدن دنیا است می‌تواند از وقتی که به بدن دیگری تعلق گرفته، محجوب بماند. محال نیست. روح هم که تکه نمی‌شود. اصل خود ذاتش «فی وحدتها کلّ‌القوی». این «وحدتها» یعنی وحدتش در مقام قبل از نزول. در بَدو نزول یک وحدتی دارد. همه قوا را دارد. اما وقتی به دار دنیا و دار حجاب می‌آید، می‌تواند محجوب واقع شود.

آن چه که برای معصومین و انبیاء و اوصیاء هست، این است که وقتی روح آنها به عالم دنیا می‌آید دچار حجاب نمی‌شود. ما در این دنیا می‌آییم و تمام؛ چیزهایی که در آن عالم داشتیم طوری تعبیه شده که در این عالم فراموش می‌کنیم. اما روح انبیا و اوصیاعلیهم السلام وقتی به اینجا می‌آید مثل همان آفتاب، آن مطالب روشن است.